ولايت فقيه از نگاه صاحب جواهر

قسمت اول

 يعقوبعلى برجى

فقيه سخت كوش، شيخ محمدحسن نجفى، صاحب كتاب جامع و كم نظير «جواهر الكلام» يكى از فقيهان تأثيرگذار است كه با طرح و بررسى ابعاد تازه اى از «نظريه ولايت فقيه» در روند تحول اين نظريه سهم بسزايى داشته است.

صاحب جواهر همانند فقيهان پيش از خود مسائل مربوط به ولايت فقيه را در لابه لاى كتابهاى فقهى و در ذيل مسائلى كه به نحوى مربوط به شئون و اختيارات حاكم اسلامى است، بحث كرده است. ما در اين نوشتار تلاش كرده ايم با گردآورى و نظام بخشى به مطالب اين فقيه بزرگوار، ديدگاههاى وى را درباره ولايت عامه انتصابى فقيه، ادله ولايت فقيه، شئون و اختيارات فقيه، نوآوريها و ابتكاراتى كه در اين مسئله عرضه كرده و ...، پيش روى خوانندگان عزيز قرار دهيم.

ابهام در مسائل ولايت فقيه

صاحب جواهر به صراحت اعلام مى كند كه بسيارى از ابعاد و زواياى مسئله ولايت فقيه در پرده ابهام باقى مانده و فقيهان براى روشن كردن ابهامات، تحقيق بايسته اى عرضه نكرده اند. وى پس از ذكر بخشى از اين ابهامها وعده مى دهد كه در فرصت مناسب به حل آنها بپردازد:

«به نيكى تأمل كن، همانا بسيارى از مباحث مقام در كلام اصحاب تحرير نشده است كه به بعضى از آنها پيش تر اشاره كرديم، از جمله اين مسائل ولايت حاكم است. فقيهان تحرير نكرده اند كه آيا ولايت حاكم از باب حسبه است يا غير حسبه. بنابر اول، وجه تقديم ولايت حاكم بر ولايت مؤمنان عادل چيست؟ بنابر دوم (غير حسبه) آيا به صورت انشاء ولايت از جانب خداوند به زبان امام ـ عليه السلام ـ است يا به عنوان نيابت وكالت از امام است; والا ولايت خدايى تنها از آن امام است. بنابر اخير آيا اين وكالت مطلق است، به گونه اى كه مى تواند وكيل مجتهد ديگر را عزل كند و براى او وكالت از امام معصوم ـ عليه السلام ـ است نه از او (مجتهد) پس با مرگ يا جنون يا غير آن دو از وكالت عزل نمى شود. يا اينكه وكالت از مجتهد دارد (نه از امام) به هر حال در صورتى كه وكالت به طور مطلق باشد به اولى منصرف است يا دومى؟ گرچه در باب وكيل مجتهد، ظاهر دومى است. همچنان كه وكالت حاكم از جانب امام در منصب امامت و ولايت عامه است و شامل امور شخصى و مختص به امام مانند زمينها، كنيزها و ... نمى شود، مگر از باب ولايت بر غايب. اما اگر چيزى كه بخواهد در ملك امام زمان (عج) داخل شود متوقف بر قبول و امثال آن باشد، حاكم نمى تواند از جانب امام زمان (عج) قبول كند; چون ولايت بر غايبين شامل اين موارد نمى شود; بلكه در خصوص حفظ اموال غايبان و اداى حقوق آن اموال حاكم ولايت دارد. بخشى از اين بحثها در كتاب قضا تحقيق و تحرير خواهد شد.» [1]

انواع حاكمها

در فقه شيعه، در حقوق اساسى، محور بحثها را حاكم تشكيل مى دهد نه نهاد حكومت. بر همين اساس صاحب جواهر ـ قدس سره ـ در يك تقسيم كلى حاكمها را به دو دسته تقسيم مى كند: حاكمان عادل و حاكمان جائر. مصداق حاكمان عادل را پيامبر ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و امامان معصوم ـ عليهم السلام ـ مى داند و در عصر غيبت، فقيهان را به عنوان نايب عام امام ـ عليه السلام ـ مصداق حاكم عادل معرفى مى كند:

«و قد يلحق به نائبه العام فى هذا الزمان اذا فرض بسط يده فى بعض الاقاليم بل فى شرح الاستاد انه لو نصب الفقيه المنصوب من الامام، بالاذن العام سلطاناً أو حاكماً لاهل الاسلام، لم يكن من حكام الجور، كما كان ذلك فى بنى اسرائيل فان حاكم الشرع و العرف كليهما منصوبان من الشرع و ان كان فيه ما فيه.» [2]

«در اين زمان نايب عام امام ـ عليه السلام ـ (فقيه جامع شرايط) در صورتى كه در بعضى سرزمينها مبسوط اليد باشد به حاكم عادل ملحق است. بلكه در شرح استاد كاشف الغطا بر قواعد آمده است كه اگر فقيهى كه از جانب امام منصوب است، سلطانى يا حاكمى را براى مسلمانان تعيين و نصب كند، چنين سلطان و حاكمى نيز از مصاديق حاكمان جور نخواهد بود، چنان كه در بنى اسرائيل چنين بوده; زيرا حاكم شرع و عرف هر دو از جانب شرع منصوب هستند، گرچه در سخن استاد اشكالاتى وجود دارد.»

در صورتى كه حكومت و زعامت سياسى جامعه در دست حاكمان عادل باشد، بر مردم واجب است از آنان اطاعت كنند. و اگر كسى را حاكم عادل بر انجام كارى بگمارد، واجب است بپذيرد. [3]

از آنجا كه صاحب جواهر ـ قدس سره ـ فقيه را مصداق حاكم عادل معرفى مى كند، در صورتى كه انجام دادن امر به معروف و نهى از منكر منوط به داشتن قدرت و زعامت سياسى باشد، تلاش براى كسب قدرت و رسيدن به ولايت و زعامت سياسى را به عنوان مقدمه واجب، واجب مى داند; حتى اگر اين كار در توان يك شخص خاص باشد، پذيرش ولايت را براى او واجب عينى مى داند:

«او لم يكن دفع المنكر او الامر بالمعروف اِلاّ بها مع فرض الإنحصار فى شخص مخصوص فانه يجب عليه حينئذ قبولها بل تطلبّها و السعى فى مقدمات تحصيلها حتى لو توقفت على اظهار ما فيه من الصفات اظهرها، كل ذلك لا طلاق مادل على الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر فتجب مقدماته كما انه يجب السعى فيها إلى أن يحصل العجز من غير فرق بين ما كان من فعل الغير و عدمه.» [4]

«يكى از جاهايى كه پذيرش ولايت واجب عينى است، آنجايى است كه از سويى دفع منكر يا امر به معروف امكان ندارد، مگر با پذيرش ولايت و از سوى ديگر انجام دادن اين وظيفه منحصر در شخص مخصوصى است. پس بر چنين شخصى واجب است ولايت را بپذيرد; بلكه واجب است آن را مطالبه كند و تلاش كند تا مقدمات به دست گرفتن ولايت را فراهم سازد. حتى اگر به دست آوردن ولايت متوقف بر اظهار بعضى از صفات و تواناييها باشد، واجب است آنها را اظهار كند. همه اين امور براى آن است كه امر به معروف و نهى از منكر از واجبهاى مطلق است، از اين رو تحصيل مقدماتش واجب است تا مرحله اى كه ديگر از تحصيل آن عاجز باشد، و فرقى نمى كند به دست آوردن ولايت و مقدمات آن منوط به فعل غير باشد يا نباشد.»

اين محقق فرزانه در ادامه بحث اين اشكال را مطرح مى كند كه ولايت، مقدمه براى قدرت است و قدرت هم شرط وجوب است نه واجب; پس تحصيل قدرت و نيز قبول آن واجب نيست; چون تكليف نسبت به قدرت، مطلق نيست، بلكه مشروط است. در پاسخ مى نويسد:

«يدفعها ان اطلاق الامر بالمعروف يقتضى وجوب سائر المقدمات و لا يسقط الاّ بالعجز فيندرج فيها الولاية و غيرها بعد فرض القدرة عليها.» [5]

«دفع شبهه به اين است كه امر به معروف واجب مطلق است (نه مشروط.) بنابراين تحصيل مقدماتش نيز واجب است; و اين وجوب تحصيل مقدمات، جز در صورت عجز ساقط نمى شود. ولايت و غير آن بر فرض قادر بودن بر آن، در مقدمات امر به معروف مندرج اند. پس تحصيل آنها واجب است.»

منظور صاحب جواهر ـ قدس سره ـ اين است: قدرتى كه شرط تكليف است، توانايى بر انجام دادن تكليف است و فرض، آن است كه فقيه تواناييهاى لازم براى انجام دادن تكليف امر به معروف را دارد. بنابراين تحصيل مقدمات انجام دادن آن تكليف (مانند به دست آوردن ولايت) واجب خواهد بود; مثلاً بر كسى كه توانايى جسمانى انجام دادن تكليف نماز را دارد، واجب است مقدمات آن را مانند وضو و ... تحصيل كند.

صاحب جواهر ـ قدس سره ـ در ادامه بحث تصريح مى كند كه تكليف امر به معروف با حج تفاوت دارد; زيرا تكليف حج در آيه شريفه مشروط به استطاعت شده و از نظر عرفى تا استطاعت نباشد تكليفى نيست; ولى امر به معروف به عنوان خاصى مقيد نشده است. از اين رو مطلق است و تحصيل مقدماتش لازم خواهد بود. [6]

حاكمان جائر

چنان كه گذشت از نگاه صاحب جواهر، جز پيامبر ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و امامان معصوم ـ عليهم السلام ـ جانشينان بر حق پيامبر ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و فقيهان جامع شرايط در عصر غيبت، ديگر حاكمان از مصاديق حاكمان جورند. اين محقق فرزانه وظايف مردم را در رفتار با حاكمان جور به تفصيل بيان كرده است. آنچه در اين مبحث بيش از هر چيز جلب توجه مى كند، واقع نگرى اين فقيه نوانديش است. مباحث مطرح شده در اين مسئله ذيل دو عنوان كلى شايان بررسى است: 1ـ ارتباط سياسى 2ـ ارتباط اقتصادى.

ارتباط سياسى

مهم ترين مسئله اى كه در ارتباط سياسى با حاكمان جور مطرح مى شود، پذيرش ولايت، منصب و مقام از جانب حاكمان جور است. صاحب جواهر ـ قدس سره ـ در اين مسئله قائل به تفصيل است و معتقد است كه از روايات استفاده مى شود در صورتى كه حاكمان جور، فقيه را مجبور به پذيرش ولايت كردند، پذيرش آن مانعى ندارد و تا آنجا كه اعمال ولايت منجر به قتل نشود حق دارد اعمال ولايت كند; اما اگر مجبور به پذيرش ولايت نباشد و بخواهد با اختيار خودش، ولايت و منصبى را از جانب حاكم جائر بپذيرد، مسئله چه گونه خواهد بود؟ به عقيده صاحب جواهر در اين فرض، روايات مختلفى نقل شده است.

وى اين روايات را به چند دسته تقسيم كرده و بعد به جمع ميان روايات پرداخته است. براى آگاهى بيشتر خوانندگان عزيز از سير تحول اين نظريه گزارش اجمالى آن را نقل مى كنيم.

رواياتى را كه صاحب جواهر در اين مسئله نقل كرده بر سه دسته است:

دسته اول: رواياتى كه پذيرش ولايت و هر نوع همكارى با حاكمان جائر را ممنوع، و حرام مى داند. صاحب جواهر بر اين باور است كه اين دسته از روايات در حد متواتر است. سپس چهار روايت را نقل مى كند. از جمله:

«عن ابى عبداللّه ـ عليه السلام ـ قال من سوّد اسمه فى ديوان ولد سابع حشره الله يوم القيامة خنزيراً.» [7]

«كسى كه حتى اسمش را در ديوان فرزند هفتم ] يكى از حكّام جور [ ثبت كند خداوند او را روز قيامت خوك محشور مى كند.»

روايت دوم فرموده امام كاظم ـ عليه السلام ـ به زياد است:

«... فقال لى يا زياد لئن اسقط من خالق فانقطع قطعةً قطعةً احب الىّ من ان اتولى لاحد منهم عملاً أو اطاء بساط رجل منهم ... .» [8]

«امام كاظم به من فرمود: اى زياد! اگر از كوه خالق به پايين بيفتم و قطعه قطعه شوم محبوب تر است نزد من از اينكه متولى كارى براى يكى از آنان (حاكمان جائر) باشم يا بساط مردى از آنان را پهن كنم.»

دسته دوم: رواياتى كه بر جواز پذيرش ولايت از جانب حاكمان جور دلالت دارد. براى اثبات جواز، ابتدا آيه ( اجعلنى على خزائن الارض ... ) را كه از قول يوسف، خطاب به عزيز مصر است نقل مى كند. سپس مى فرمايد نصوص زيادى دلالت بر جواز دارد; بلكه اين دسته از روايات كمتر از نصوص منع نيست; [9] به ويژه اگر رواياتى را از امام رضا ـ عليه السلام ـ درباره قبول ولايت عهدى مأمون، به آن ضميمه كنيم. مانند:

«مردى از خوارج از امام رضا ـ عليه السلام ـ پرسيد: چرا تو با آن كه پسر رسول خدا هستى و اينان به نظر تو كافرند، ولايتعهدى را از آنان قبول كردى و در دستگاه جور داخل شدى؟ امام رضا ـ عليه السلام ـ فرمود: آيا اينان كافرترند يا عزيز مصر و مردمان مملكتش؟ آيا چنين نيست كه اينان گمان مى برند كه موحدند (لااقل در زبان به توحيد اعتراف مى كنند) ولى آنان نه موحد بودند و نه خدا را مى شناختند؟ و از سوى ديگر يوسف با آن كه پيامبر و پسر پيامبران بود از عزيز مصر كه كافر بود تقاضا كرد كه او را خزانه دار مصر كند و در مجلس فرعونيان مى نشست. در حالى كه من فرزندى از فرزندان رسول خدا هستم و بر اين كار مجبورم كرده اند. چرا با اين حال بر من انكار مى كنى و دشمنى مى كنى؟ خارجى عرض كرد: سرزنشى بر تو نيست و گواهى مى دهم كه تو پسر رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و راستگو هستى.» [10]

چنان كه مشاهده كرديد اين روايات دلالت بر جواز پذيرش ولايت در صورت جبر و اكراه دارد، در حالى كه محل بحث در قبول اختيارى ولايت از جانب حاكمان جور است. بنابراين اين روايات با مدعايى كه صاحب جواهر نقل كرده ارتباطى ندارد و نمى تواند شاهد بر مدعا باشد.

دسته سوم: رواياتى كه دلالت بر استحباب پذيرش ولايت از جانب جائر دارند و بر اين كار ترغيب و تشويق كرده اند; مانند روايتى كه كشىّ در ترجمه محمد بن اسماعيل بن بزيع از مولاى ما امام رضا ـ عليه السلام ـ نقل كرده است كه حضرت فرموده:

«خداى متعال در دستگاه ظالمان كسانى دارد كه به وسيله آنان برهانش را آشكار مى كند و به آنان تمكن و اقتدارى مى دهد تا به وسيله آن از دوستانش دفاع كنند، امور مسلمانان را اصلاح نمايند و آنان مؤمنان صالح هستند، تا آنجا كه فرمود: آنان مؤمنان حقيقى، امينان خدا در روى زمين و نور خدا در ميان رعيتش هستند. نور آنان در قيامت براى اهل آسمان مى درخشد، چنان كه نور ستارگان براى اهل زمين مى درخشد ... گوارايشان باد. آيا كسى هست در ميان شما كه مايل باشد به اين مقامها برسد؟ راوى گويد: عرض كردم چگونه مى توانيم برسيم؟ فرمود: با آنان باشيد (يعنى مانند آنان در دستگاه ظالمان اقتدار پيدا كنيد) و با خشنودسازى شيعيان مؤمن، ما را خرسند كنيد. از آنان باش، اى محمد.» [11]

جمع بندى روايات

صاحب جواهر ـ قدس سره ـ پس از نقل روايات به جمع بندى آنها پرداخته است. ابتدا يك وجه جمع را از بعضى فقها نقل كرده و آن اين است كه روايات منع را بر داخل شدن در دستگاه ظالمان براى رياست طلبى يا جمع آورى مال و مانند آن و روايات جواز را بر جايى كه بر انگيزه هاى فوق انجام دادن بعضى طاعات و برآورده كردن حوائج مؤمنان افزوده شود حمل كنيم و روايات دسته سوم (ترغيب) را حمل كنيم به جايى كه تنها انگيزه اش از داخل شدن به دستگاه ظلمه، انجام دادن طاعات، خشنود كردن مؤمنان و برآوردن حاجات آنان و ... باشد.

صاحب رياض اين جمع را تحسين كرده و گفته تنها ايرادش آن است كه با بعضى از روايات سازگارى ندارد. صاحب جواهر مى فرمايد ايراد ديگرش آن است كه اين جمع هيچ شاهد جمعى ندارد.

جمع بندى ديگر صاحب جواهر

به نظر صاحب جواهر بهترين جمع بندى آن است كه روايات منع (دسته اول) را بر ولايت بر محرمات يا ولاياتى كه ممزوج از حلال و حرام است حمل كنيم و روايات جواز را بر ولايت بر مباحات حمل كنيم و روايات ترغيب را به مواردى كه داخل شدن در دستگاه ظلمه به منظور امر به معروف و نهى از منكر، حفظ جان، مال و آبروى مؤمنان و ... باشد. [12]

ارتباط اقتصادى

وى مهم ترين مسائلى را كه در ارتباط اقتصادى با سلاطين جائر مطرح ساخته عبارت اند از:

1ـ قبول جوايز و هدايا

از ادله اى كه براى اثبات مدعايش اقامه كرده استفاده مى شود كه منظورش از جوايز سلطان، اعم از هدايا، حقوق و ... است. به نظر صاحب جواهر قبول جوايز سلطان در صورتى كه شخص بداند عين همين جايزه حرام است، بدون شك جايز نيست و حق ندارد در آن تصرف كند و اين جاى گفت و گو ندارد. در غير اين صورت، گرفتن هديه و جايزه از سلطان جور حلال است، گرچه بداند در ميان اموال سلطان، اموال حرامى نيز هست; او براى اثبات اين مدعا به چند دليل استدلال كرده است:

الف) اصل

ب) روايات، از جمله صحيحه ابى ولاد كه مى فرمايد:

«قلت لابى عبداللّه ـ عليه السلام ـ ما ترى فى رجل يلى اعمال السلطان ليس له الكسب الاّ من اعمالهم و انا امرّ به فانزل عليه فيضيفنى و يحسن الىّ، و ربّما أمر لى بالدرهم و الكسوة و قد ضاق صدرى من ذلك، فقال لى: كل و خذ منه فلك المهنا و عليه الوزر.» [13]

«به امام صادق ـ عليه السلام ـ عرض كردم: چه مى فرماييد درباره مردى كه متولى كارهاى سلطان است و جز آن درآمدى ندارد؟ بر چنين شخصى مى گذرم و بر او وارد مى شوم، از من پذيرايى مى كند و به من احسان مى نمايد و چه بسا پول (درهم) و لباس تعارف مى كند و بر من سخت است آنها را قبول كنم؟ امام ـ عليه السلام ـ فرمودند: بخور و آنچه مى دهد بگير. بهره مندى اش براى تو و وزر و وبالش بر اوست.»

صاحب جواهر چند روايت ديگر نيز به همين مضمون نقل كرده است. [14]

ج) سيره

سيره ائمه و علما در اعصار گذشته و امصار مختلف بر آن بوده است كه از سلاطين جور هدايا و جوايز را مى پذيرفتند و اين سيره از جانب شرع رد نشده است. در ادامه بحث مى نويسد:

«بل لعل ذلك و نحوه من الضروريات التى لا تحتاج إلى اثبات و لولاه لم يكن لمؤمن التعيّش فى امثال هذه الأزمنه و العلم بان فى ماله محرماً غير قادح فضلاً عن ما لم يعلم.» [15]

«بلكه شايد اين مسئله (قبول هدايا و جوايز) و مانند آن از ضرورياتى باشند كه نياز به اثبات ندارند و اگر چنين نباشد، مؤمن در مثل اين زمانها نمى تواند زندگانى كند. در صورتى كه بداند در ميان اموال سلطان مال حرام است، مانعى ندارد كه جايزه او را قبول كند تا چه رسد به آنجايى كه نمى داند.»

2ـ پرداخت خراج و حليّت آن

به عقيده صاحب جواهر پرداخت خراج و مقاسمه به سلطان جائر موجب برائت ذمه است و در صورتى كه سلطان آنچه به اسم خراج گرفته، بفروشد يا هديه دهد، حلال است. به عبارت ديگر كسى كه زمينهاى «مفتوحه عنوه» را در اختيار دارد وظيفه دارد خراج و مقاسمه آن را بپردازد، در صورتى كه خراج و مقاسمه را به سلطان جائر بدهد، ذمه اش برى مى شود و مؤمنان حق دارند اين قبيل اموال را از سلطان خريدارى كنند يا به عنوان جايزه، حقوق و ... از او بگيرند. صاحب جواهر ـ قدس سره ـ بعد از نقل اجماع، [16] سيره [17] و روايات [18] مى فرمايد: مسئله حليت خراج از مسائل ضرورى است كه نيازى به استدلال ندارد:

«بل لعل المسألة من الضروريات التى لا يحتاج فى اثباتها إلى الاستدلال بالروايات و لعل وقوع ذلك من المحقق الكركى و غيره ممن تأخر عنه لغفلة بعض من عاصره عن ذلك، منهم الشيخ ابراهيم بن سليمان الجبلى اصلاً و الحلى مسكناً، فادعى بحرمته و ربما تبعه المقدس الاردبيلى حتى احتاج إلى عمل رسالة فى المسألة.» [19]

«بلكه شايد اين مسئله (حليت خراج) از ضرورياتى باشد كه نيازمند استدلال به روايات نيست; و شايد علت اينكه محقق كركى و ديگران بعد از ايشان كه براى اثبات حليت خراج استدلال كرده اند، به سبب آن است كه بعضى از معاصرانشان از مسئله غفلت داشته اند. يكى از آنان شيخ ابراهيم قطيفى است. شيخ ابراهيم ادعاى حرمت خراج در عصر غيبت را كرده و مقدس اردبيلى نيز از او تبعيت كرده و اين امر باعث شده تا محقق كركى به نوشتن رساله اى در اين باب مجبور بشود.»

صاحب جواهر ـ قدس سره ـ پيش از پرداختن به ادله حليت خراج، درباره فلسفه حليت خراج تحليل بسيار جالبى دارد كه حكايت از واقع نگرى او مى كند:

«و كان منشأها أنّ الأئمة ـ عليهم السلام ـ لما علموا إنتفاء تسلّط سلطان العدل الى زمان القائم ـ عليه السلام ـ و علموا انّ للمسلمين حقوقاً فى الأراضى المفتوحة عنوة، و علموا انّه لا يَتَيَسَّرُ لهم الوصول إلى حقوقهم فى تلك المدّة المتطاولة، اِلاّ بالتوسل و التوصل إلى السلاطين و الامراء، حكموا بجواز الأخذ منهم، اذ فى تحريم ذلك حرج و غضاضة عليهم و تفويت لحقوقهم بالكليّة بل قد عرفت انه لا يمكن التعيّش مع اطلاق تحريم التعرض له.» [20]

«منشأ حليت خراج آن است كه چون ائمه ـ عليهم السلام ـ مى دانستند تا قيام حضرت مهدى (عج) تسلط سلطان عادل بر جامعه منتفى است و مى دانستند كه در اراضى مفتوح عنوه مسلمانان حقوقى دارند كه در اين مدت طولانى جز از راه توسل به سلاطين جور و امرا، دسترسى به آن ميسر نخواهد بود، به جواز بهره مندى از خراج حكم كرده اند; زيرا در صورت تحريم خراج، مسلمانان به حَرَج مى افتند و موجب محروميت آنان و از دست رفتن حقوقشان مى گردد، و با حرمت مطلق خراج، زندگانى امكان ندارد.»

صاحب جواهر ـ قدس سره ـ پس از بيان فلسفه حليت خراج به ادله حليت خراج پرداخته و به روايات متعددى در اين مسئله استدلال كرده است كه براى رعايت اختصار از ذكر آنها خوددارى مى كنيم. [21]

اين محقق فرزانه پس از اثبات حليت داد و ستد خراج از حاكمان ستمگر در عصر غيبت، اين نكته را نيز متذكر مى شود كه اين حليت به سبب شرايط تقيه و رعايت حال مؤمنان است، وگرنه مردم وظيفه دارند آن را به امام يا نايب عام امام در عصر غيبت بپردازند:

«و لا يخفى عليك أن ذلك كله لما عرفته من أن الخراج أجرة الارض و قد استحقه المسلمون على التصرف بالأرض، بمجرد انتفاعه بها، فان كانت يد الشرع مبسوطة دفعه إلى ولى المسلمين، و الاّ دفعه إلى الجائر مع قضاء التقية به، فلو فرض عدمها فى بعض الاحوال و الأمكنة و الأزمنة، ولو بالنسبة إلى بعض الخراج دفعه إلى الحاكم المنصوب من قبلهم (ع) فى زمن الغيبة على كل ما كان لهم توليته فى حال قصور اليد و بسطها، حتى الحد فى وجه قوى فضلاً عن قبض الزكوات و الأخماس و الولايات على الصبيان و المجانين و غيرهم.» [22]

«خراج، اجرت زمين است كه كسانى از مسلمانان كه در اين زمينها تصرف مى كنند و استفاده مى نمايند، آن اجرت را مستحق مى شوند. اگر قدرت دست شرع باشد آن را به رهبر شرعى مسلمانان مى دهد وگرنه در صورت اقتضاى تقيه به جائر داده مى شود و اگر فرض كنيم در بعضى حالات يا مكانها يا زمانها تقيه نباشد، اگرچه نسبت به بعض خراج، همان بعض از خراج بايد به حاكمى داده شود كه از جانب ائمه ـ عليهم السلام ـ در زمان غيبت نصب شده است. چنين حاكمى در عصر غيبت متصدى كليه كارهايى است كه در حال قصور يد يا بسط يد، امامان معصوم ـ عليهم السلام ـ متصدى آن بودند، حتى كارهايى مانند اجراى حد تا چه رسد به قبض زكاتها، خمسها، ولايت بر صغيران، مجانين و غير آنها.»

ادامه دارد

پي نوشت :

[1] - جواهر الكلام ، ج 16، ص 180.

[2] - جواهر الكلام ، ج 22، ص 156.

[3] - همان، ص 155.

[4] - همان.

[5] - همان، ص 156.

[6] - همان.

[7] - وسايل الشيعة، شيخ حر عاملى، ج 12، ص 130، ابواب ما يكتسب به، باب 42، ح 9.

[8] - همان، ص 140، ب 46، ح 9.

[9] - در اين جا روايت ابى بكر حضرمى را به عنوان نمونه نقل مى كند. اين روايات درباره قبول هديه و حقوق از حاكم جائر است نه قبول ولايت. وسائل الشيعه ، ج 12، ص 157.

[10] - وسائل الشيعة ، ج 12، ص 150، ابواب مالكيت، باب 48، ح 10.

[11] - جامع الرواة ، مولى احمد اردبيلى، قم، مكتبة المصطفوى، ج 2، ص 69.

[12] - جواهر الكلام ، ج 22، ص 161 و 162.

[13] - وسائل الشيعة ، ج 12، ص 156، ابواب ما يكتسب به، باب 51، ح 1.

[14] - همان.

[15] - جواهر الكلام ، ج 22، ص 172.

[16] - همان، ص 181.

[17] - همان.

[18] - همان.

[19] - همان، ص 182.

[20] - جواهر الكلام ، ج 22، ص 182.

[21] - وسائل الشيعة ، ج 12، باب 52 از ابواب ما يكتسب به، ج 2، 3، 4 و 5، ب 51، ح 6، ب 53، ح 2، و باب 18 از ابواب احكام المزارعة، ح 3.

[22] - جواهر الكلام ، ج 22، ص 195.